

در پیرامون محتوی تاریخی

علائق خاقانی بامراغه

و با خاندان آقسنقری احمدیلی آذربایجان

و بررسی بعضی از جهات زندگی شاعر

غفار کندلی

دکتر در ادبیات

پهلپی چند را بر آتش ریز غلغلی در فکن به آتش تیز

(از «هفت پیکر» که نظامی گنجوی به نام علاءالدین کرب ارسلان آقسنقری احمدیلی سروده است)

زندگی و کار شاعر بزرگ آذربایجان افضل‌الدین ابراهیم‌بن علی بن عثمان خاقانی شروانی بامراغه و با فعالیت سیاسی خاندان آقسنقری احمدیلی مراغه وابستگی‌هایی دارد. نوشته‌های خاقانی از اوضاع سیاسی و فرهنگی آن قسمت از اراضی آذربایجان که در قرن ششم هجری قمری تحت فرمانروائی خاندان آقسنقری احمدیلی بوده آگاهی‌های تازه و بس‌گرا انقدری بدست میدهد و بر روشن شدن علائق سیاسی دولتی «نسل آقسنقری» (نظامی گنجوی) آذربایجان که در تاریخ این سامان بنام اتابکان مراغه نیز شناخته شده و در طول قرن ششم هجری قمری در حوادث سیاسی و در زندگی اجتماعی و فرهنگی خاک پهن‌اور آذربایجان و همسایگان آن دخیل بوده و قدرت

و توانائی و اقتدار جنگی چشم‌گیری داشته‌اند کمک بیشتری می‌کند .

خاندان آقسنقری احمدیلی در زندگی سیاسی اقوام این منطقه در خاورمیانه و بخصوص در مناسبات سیاسی با سلجوقیان عراق و خلافت بغداد نقش بس حساس و فعال داشته و پس از قوام دولت اتابکان ایلدگری در مواعقی با این خاندان هم‌گام و گاهی هم چشم و دراختلاف و در عین حال بحد امکان طرفدار مناسبات مسالمت‌آمیز با همسایگان بوده است . این خاندان در دفاع از اراضی زیر حاکمیت خود کوشا و بمقدرات عمومی آذربایجان وابسته و حساس و از اقدامات سیاسی نسنجیده‌گریزان و در استفاده از تناقضات سیاسی موجود در منطقه و در مناسبت با بغداد و همدان موقع‌گیری حساب شده و متحرکی داشته‌اند . خاندان آقسنقری بیشتر از تمام هم‌ردیفان خود به عنعنات دولتی آذربایجان استظهار داشته و ادامه دهنده کار و هسودان و مهران بوده و در اصل با اعمال تبار خود کنگریان آذربایجان سخت مربوط است . در مواعی خاصی قدرت و ابتکار سیاسی این خاندان از اتابکیه هم پایدار و پا برجا و یا برابر بوده و تنی چند از بزرگان آقسنقری در تحکیم حاکمیت سیاسی در آذربایجان و در راه بدست گرفتن امور دولتی در بغداد و همدان جان خود را نیز از دست داده‌اند .

نقل این حوادث ما را از مقصد اساسی دور می‌کند و خود موضوع کتاب ویژه‌ای می‌باشد و مرور به منابع تاریخی محتوی سیاسی و فرهنگی فعالیت این خاندان را بیشتر از پیش در برابر چشم مجسم می‌کند .

تاریخ خاندان آقسنقری چنانکه شاید و باید مورد بررسی و ارزش‌یابی علمی قرار نگرفته و گفته‌های ضد و نقیض و دور از حقیقت از حیات آن‌روزه منطقه و آذربایجان بیشتر خودنمایی می‌کند. تکرار مطالب

و نقل قولهای مفید و بیشتر از نتایج بررسیهای علمی است. بررسی محتوای تاریخی علائق خاقانی با خاندان آقسنقری مراغه خواهی نخواهی وابستگیهای وسیع شاعر را با تبریز و مراغه نیز در بر میگیرد و ما در این نوشته بر روشن کردن محتوای تاریخی علائق و وابستگیهای خاقانی با مراغه سعی بیشتری خواهیم کرد و وابستگیهای خاقانی را با تبریز در نوشته ویژه‌ای مورد بحث قرار خواهیم داد و در ضمن تصویر وابستگیهای خاقانی با مراغه با استناد نوشته‌های شاعر به بررسی و روشن نمودن مناسبات سیاسی خاندان آقسنقری آذربایجان با دودمان خاقانیه شروان نیز بحث امکان سعی خواهیم نمود. زیرا منابع تاریخی در این خصوص آگاهیهای لازم را بدست نمی‌دهند و تاکنون این موضوع بطرز گذرا مورد بحث و گفتگو بوده است. ما در این نوشته روی حوادث و آگاهیهایی که خاقانی با بهام تمام درباره آنان اشاراتی دارد تکیه اساسی خواهیم داشت و روی تاریخ وقایع خاندان نخواهیم ایستاد و از کوشش اشخاصی که با این قسم از اشعار شاعر به تحوی از انحاء بستگی دارند سخن بمیان خواهیم آورد. بحث بر روی این مطالب بر روشن شدن بیشتر مدلول و محتوای تاریخی و بدیعی بعضی از گفته‌های شاعر و به بررسی بیشتر بعضی از گوشه‌های زندگی خاقانی کمک فراوان میکند و چگونگی بازتاب وقایع تاریخی در خلاقه شاعر را بیش از پیش برای ما مجسم می‌نماید. در آثار شعری قرن ششم آذربایجان از فعالیت حکمداران خاندان آقسنقری به انواع مختلف سخن بمیان آمده و سخنوران منسوب به سلجوقیان عراق و اتابکان آذربایجان نیز بنوبه خود از خاندان آقسنقری و از کار و کوشش نمایندگان بنام این خاندان کم و بیش گفت‌گوهایی دارند و در این نوشته برای تفهیم و تشریح

بیشتر این قسم علاوه از نوشته‌های خاقانی بجای خود از این گونه آثار نیز بطور فشرده و وابسته بامقصد و خواست اصلی سخن بمیان خواهیم آورد. مجموعه این بحث تصویری از ویژگی «جهت معاصر» این آثار و از چگونگی بازتاب بدیعی حوادث تاریخی در ادبیات قرن ششم هجری در ما بجای خواهد گذاشت.

I

چنانکه میدانیم خاقانی تا سفر دوم مکه که بسال ۵۷۱ هجری قمری رخ داد ساکن شماخی شروان بود و بعد از مراجعت از مکه نزدیک بمدت ۲۵ سال - تا آخرین دم زندگی - تاشوال سال ۵۹۵ هجری قمری که تاریخ وفاتش است در تبریز سکنی داشت و ایام را بسیر و سیاحت میگذرانید و در تبریز دارای حوزه علمی تدریس بود. بنا بنوشته ابن الاثیر شهر تبریز تا سال ۵۷۰ هجری قمری در دست خاندان آقسنقری بود و در همین سال بعد از محاصره به تصرف جهان پهلوان آمد و جهان پهلوان شهر را در اختیار برادرش قزل ارسلان گذاشته و خود بهمدان برگشته است ... چنانکه ازنامه خاقانی که بسال ۵۸۶ بقزل ارسلان نوشته برمیآید او در سالیان سکونت تبریز بیشتر به حمایت معنوی قزل ارسلان استظهار داشته و از این رو مناسبات خاقانی با خاندان آقسنقری و باحیطه تسلط آنها بوسعت و بمثابه علائق او با دودمانهای شروانشاهان و ایلدگریان نیست و دارای محتوی ویژه می باشد.

خاقانی بسال ۵۲۰ هجری قمری متولد شده و در طول عمرش با چهار تن از حکمداران «نسل آقسنقری» احمدیلی - با آقسنقر (۵۰۱ - ۵۴۰)، ارسلان ابه (۵۳۰ - ۵۷۰)، فلك الدين و علاء الدين كرب ارسلان

معاصر بوده و وابستگی خاقانی با خاندان آقسنقری چون علائق مداحی و ممدوحی نیست و دارای محتوی سیاسی خاصی می باشد. پیش از اینکه بر روی این مسائل تکیه ای کنیم بجاست که به تاریخچه عمومی قوام این روابط نظری بیفکنیم:

قوام حکمرانی آقسنقریهای احمدیلی در تبریز شاید از سال ۵۴۹ الی سال ۵۷۰ هجری قمری بوده است. میدانیم که در قرن ششم هجری میان آتابک ایلدگز و ارسلان ابه در سالیان حکمرانی سلطان محمد بستگی و وداد حاصل بود و در سال ۵۴۹ هجری ما بین این دو امیر و شاهزاده سلجوقی چغری که به آتابکی ایاز در تبریز بود اختلاف افتاد و محمد چغری را بهمدان خوانده همگی آذربایجان را بغیر از اردبیل که بدست امیر اغوش بود به ارسلان ابه و آتابک ایلدگز داد و ایشان آنرا میان خود تقسیم نمودند و شاید اداره امور تبریز از این سالیان بدست احمد یلیان افتاده و در میان سالهای ۵۴۹ - ۵۷۰ و چندی پیش از آن ما بین محافل علمی و شخصیت های برجسته تبریز و خاقانی که در آن روزها در شماخی سکونت داشت باب مراسلات و وداد مفتوح بوده و خاقانی خود در طول این سالیان چندین گاه در تبریز بوده و ما در نوشته ویژه ای از این مناسبات بطور مبسوط گفتگو کرده ایم. در نوشته های خاقانی تا بسال ۵۷۲ که سال سکونت شاعر در تبریز است سخنی از مرآه و از آقسنقریها و از نماینده بنام آنان ارسلان ابه سخنی بمیان نیامده و بطور صریح کوچکترین اشاره ای هم بمناسبات موجود فی ما بین دو خاندان شروانشاهان و آقسنقریهای مرآه نشده است. دانشمند فقید هادی حسن در این باره ملاحظاتی دارند که درخور دقت می باشد و بازگو نمودن نارسائی های آن

در این جا واجب و لازم می نماید :

پروفسور هادی حسن در دو مقاله ای که در مجله «مدنیّت اسلامیّه» منطبعه در کلکته هند در باره دست نویس «دیوان فلکی شروانی» که در مدرس نگهداری می شود نوشته و در مقالاتی که بانگلیسی و فارسی در باره «شروان در قرن دوازدهم» بقلم آورده ملاحظاتی در این باره دارند و چنانکه خواهیم دید با حقیقت تاریخی جور در نمی آیند و خلاصه نوشته های ایشان در مقاله ای که بفارسی بعنوان «شروان در قرن دوازدهم» نوشته و در «مقالات» ایشان که بیاری آقای علی اصغر حکمت چاپ شده بطور فشرده منعکس می باشد و ما در این جا عین نوشته های آن مرحوم را شاهد می آوریم و بعد نارسائیهای آنرا بازگو خواهیم کرد . شادروان هادی حسن ضمن بحث از پادشاهی منوچهر و ذکر حوادث سالهای نخستین حکمداری او می نویسد : «و بعد از خاتمه دادن شورشهای داخلی لشکر به اران کشید - خاقانی فقط اسمی از حسام الدین می برد :

لرزان ستارگان ز حسام حسام دین
چون سگ گزیده ای که ز مأمعین گرفت
و مختصراً می گوید که منوچهر اران را فتح کرد :
جام است یا جو ز است آن یا خود دید بیضاست آن
یا تیغ بوالهیجاست آن در قلب هیجا داشته
از فتح اران نام را زیور زده ایام را
فتح عراق و شام را وقتی مسماً داشته
اما تفصیل آن مجمل را ابیات پائین فلکی که در مدرس پیدا کردم

بدست می دهد :

فلک چون روی تو بیند زمانه را گوید
 مرا غلام منوچهر بن فریدون دان
 علی الخصوص که امروز سرور و مهتر
 بیزم خرم تو هست خسروا مهمان
 خجسته میر طغان ارسلان که روز مصاف
 زبون ضربت شمشیر اوست شیر زبان
 خدایگان امروز عید دولت تست
 روا بود که کنی خصم خویش را قربان
 چو ارسلان ابهی را چه قدر آن باشد
 که رایت تو شود سوی او بکینه روان
 بنعمت تو که میر اجل حسام الدین
 فنا کند ز جهانش چو تو دهی فرمان
 تو عزم ساز و پیرداز چونکه وقت آمد
 ز بد سگال مخالف ولایت اران

یعنی منوچهر شروانشاه بمعاونت میر طغان ارسلان حاکم ارزن
 و بدلیس و به کمک حسام الدین فرمانده کل قوای نظامی شروان برخی از
 ولایت اران را ازید تصرف نصره الدین ارسلان ابهی، حکمران مراغه،
 متنزع ساخت و این واقعه بین ۵۳۰ و ۵۳۲ هجری رخ داد چه از ابن
 قلانسی معلوم است که میر طغان ارسلان از ۵۱۵ تا ۵۳۲ هجری حکمران بدلیس
 بوده از ابن الاثیر معلوم است که نصره الدین ارسلان ابهی از ۵۳۰ تا ۵۷۰
 هجری حکمران مراغه بوده است.

چنانکه دیده میشود مرحوم هادی حسن قصیدهٔ فلکی را «تفصیل

آن مجمل» - سه بیت خاقانی می‌انگارد^۱ و بعقیده ایشان حسام‌الدین فرمانده کل قوای شروان است^۲... و بفکر ایشان میرطغان ارسلان حاکم بتلیس و ارزن بوده^۳ و منوچهر بمعاونت او و به کمک حسام‌الدین برخی از ولایت اران را از تصرف ارسلان ابه بیرون آورده^۴... و این حادثه مابین سالهای ۵۳۰ و ۵۳۲ رخ داده و این ملاحظه ایشان بیشتر از این ناشی است که مؤلف اشتباها «میرطغان ارسلان» را باطغان ارسلان یکی گرفته‌اند و این طغان ارسلان بنا بنوشته ابن‌قلانسی در سالهای ۵۱۵-۵۳۲ حاکم ارزنجان و بتلیس بوده و بسال ۵۳۲ مرده و چون ارسلان ابه بنا بقول شادروان سید احمد کسروی تبریزی در «شهریاران گمنام» از سال ۵۳۰ مصدر امور بوده و بسال ۵۷۰ مرده است از این رو پروفیسور هادی حسن باین نتیجه میرسد که حادثه مابین سالهای ۵۳۰ - ۵۳۲ می‌تواند اتفاق بیفتد. چنانکه خواهیم دید نتایج هادی حسن درست نیست و با حقیقت تاریخی جور در نمی‌آید و ما در این جا پیش از هر چیز سعی بر روشن کردن نارسائی‌ها و آشفتگی‌های این ملاحظات خواهیم کرد و بهمین جهت سیری در بعضی از نوشته‌های خاقانی لازم به نظر میرسد:

باید در نظر داشت که خاقانی بسال ۵۲۰ متولد شده و مابین سالهای ۵۳۰ و ۵۳۲ ده و دوازده ساله بود و محمد فلکی نیز از هم‌سالان اوست و باشد که خردسال‌تر هم باشد... بی‌شک شعر فلکی پیش از اشعار خاقانی نوشته شده و فلکی آرزوی فتح آران را دارد می‌خواهد که خاقان کبیر شروان منوچهر بزودی اقدام بدین امر مهم کند و آران را از «بدسگال مخالف» بگیرد:

فلکی:

تو عزم ساز و پیرداز کنون که وقت آمد ز بدسگال مخالف ولایت اران
 نه خیره گفتم ، این بس رکیک آمد نگویم ای ملک مال بخش ملکستان
 هر آنچه کام تو باشد بکن که حکم ترا مسلم است نه ایوان و هفت شادروان
 خاقانی هم در این زمان در نوشته‌ای فتح عراق و دارالسلام بغداد
 و خراسان را به پیش می‌کشد و منوچهر «کر» را در اختیار دارد و این از
 «فتنه غز» چندان دور نیست و بلکه هم زمان با این حوادث است :

خاقانی :

دید مرا گرفته لب ، آتش پارسی ز تب
 نطق من آب تازیان برده بنکته دری ...
 مرز عراق ملک تو ، نی غلطم عراق چه
 کز شجره بهفت جد وارث هفت کشوری
 سلطنت و خلیفتی چون دو طرف نهاد حق
 پس تو میان این و آن واسطه مخیری
 گر بقبول سلطنت قصد کنی ز دار ملک
 از سم کوه پیکران خاک عراق بسپری
 و در بمدینه السلام آوری از عراق روی
 دجله در آتش عرق خون شود از مبتسری
 و در ز عراق وقت را عزم غزای غز کنی
 از سر چار شهر دین شحنه کفر برگری
 در عقببات راه دین بهر عقوبت غزان
 تیغ تو دوزخی کند، آب سنان آذری ...

چون جم از اهر من نکین، بازستانی ازغزان
 تاج سر ملکشهی، خاتم دست سنجری
 باد صبا بر آب کر نقش قد افلاح آورد
 تا تو فلاح و فتح را بر شط مفلحان بری
 فرضه عسقلان و نیل از شط مفلحان و کر
 هست خراس و پارگین از سمت مزوری

در سال ۵۵۴ پیش گشایش بند معروف «باقلانی» هم نوشته و سخن
 منوچهر خاقان شروان در گنجه و بردع قوه اجرائی داشته تا آنجا که
 خاقانی در نامه‌ای به شمس‌الدین ضمن اشاره بمدلول نامه منوچهر که خطاب
 بشاعر و از شماخی به گنجه فرستاده شده بود سطور ذیل را از نوشته خاقان
 کبیر نقل قول می‌کند: «اکنون کی مرغ وار پرواز گرفتی پیر واز در آمدی
 پر باز کن به آشیان سعادت باز آی استقامت منمای رجوع کن والا بقهر
 قهقری باز آوریمت» و سر لوحه قصیده‌ای که خاقانی بمناسبت مرگ
 دختر و پسر منوچهر بعد از عودت از گنجه و ورود به شماخی نوشته دلیل
 دیگری بر صحت این ادعاست که در این جا از «دیوان خاقانی» چاپ
 شادروان علی عبدالرسولی نقل می‌شود: «این مرثیه را بدیبه گفته در وقتی
 که او را از سفر گنجه باز آورده بودند در وفات ...». در کلیات خاقانی
 دلایل مهم دیگری نیز در این باره بچشم می‌خورد و ما به این مختصر
 اکتفا نمودیم. هر چه باشد بودن آران در طول سالیانی در ترکیب
 شروان و در ترکیب دیگر دولتهای آذربایجان و مسائل دیگری از این
 قبیل در قرن پنجم و ششم هجری در زندگی سیاسی آذربایجان جنبه داخلی
 داشته و به از پراکندگی بوده و موقعیت و نفوذ سیاسی آران در منطقه در طول

قرن ششم هجری مانند قرن پنجم از هر جهت چشم‌گیر و فعال بوده و اینکه نویسنده «تاریخچه علائق سیاسی موجود فی مابین ابخاز و مردم قفقاز در قرن دوازدهم» روی ملاحظات خاصی اداره امور دولتی آن دیار را پس از تشکیل و تشکل دولت عظیم سلجوقی چون «نایدیدن شدن آران از زندگی سیاسی قفقاز» قلمداد می‌کند و از این مدعای کاذب خود می‌خواهد نتایج علمی و تاریخی بگیرد درست نیست و خود منبع استنادی اساسی از هر جهت مخدوش و تقبس‌منحرفانه‌ی از اقوال آشفته مرحوم هادی‌حسن در مقاله «شروان در قرن دوازدهم» می‌باشد که بدون ذکر اسم مؤلف اصلی نقل قول و اقتباس شده است ...

بیت ذیل را که مرحوم هادی‌حسن از خاقانی در گفته خود از خاقانی شاهد آورده بعد از ابیات فوق نوشته شده :

از فتح اران نام را زیور زده ایام را
فتح عراق و شام را وقتی مسمّا داشته

و این بیت از قصیده خاقانی که ردیف «داشته» را دارد گرفته شده و شاعر آنرا پس از عودت از سفر اول مکه که بسال ۵۵۲ رخ داد و پس از بازگشت از «دربدری» که سالهای ۵۵۲-۵۵۳ زندگی شاعر را در بر می‌گیرد و بسال ۵۵۴ بسر رسید سروده است. خاقانی دو چکامه بر ردیف «ریخته» و «داشته» دارد که بی‌گمان هر دو آن را پس از عودت از گنجه و بردع و پس از «دربدری» اول و پیش از «دربدری» دومش که مصادف با سالهای آخرین پادشاهی منوچهر بوده نوشته است. چکامه‌ای که ردیف «ریخته» را دارد بمناسبت عید نوروز بقلم آمده و در این نوشته وضعیت عمومی و سیاسی شروان بعد از سالهای ۵۵۲-۵۵۳ بخوبی نمایانست: «منوچهر از

هر جهت مسلط بر جریان امور ماست . مابین او و سلجوقیان عراق اختلافاتی وجود دارد . قدرت خاقان در عدل و عدالت اوست . او چتر ظلم را سرنگون کرده است . شاعر منوچهر را چون ارسلان خان می ستاید و در عین حال اشاراتی بمناسبات ارسلان خان و بغراخان دارد . «حسود» شاه شروان بکینه و حیله دست زده و باحیله و تزویر بر علیه خاقان شروان دست بکار شده و دشمن شاه شروان ناگهان از ترس سپاه شروانشاه فرار را برقرار ترجیح داده است . شاعر منوچهر را بفتح عراق میخواند و این دعوت چنانکه در بالا هم دیدیم در اشعار خاقانی که بعد از «فتنه غز» و مرگ سلطان سنجر نوشته بوضوح تمام بیچشم میخورد و شاید با بکار بردن کلمه «آب» و «ابله» تلویحاً باسم ارسلان ابه نیز اشاراتی دارد :

تا خسرو شروان بود چه جای نوشروان بود
 چون ارسلان سلطان بود کو آب بغرا ریخته...
 ای گوهر ذات سران ، ذات تو تاج گوهران
 آب نژاد دیگران یا برده ای یا ریخته ...
 ای چتر ظلم از تو نگون وز آتش عدلت کنون
 بر هفت چرخ آبگون نور مجزا ریخته ...
 بخت حسودت سر زده ، شرب طرب ضایع شده
 طفلی است از روی آمده وز کف منقا ریخته
 خاک درت را هر نفس بر آب حیوان دسترس
 خصم تو در خاک هوس تخم تمنا ریخته
 کید حسود بدنسب با چون تو شاهی دین طلب
 خاریست جفت بولهب در راه طاهار ریخته

خصم از سپاهت ناگهی، جسته هزیمت را رهی
 چون جسته از نقب ابلهی جان برده کالاریخته
 خاک عراقست آن تو، خاص از پی فرمان تو
 نوشی است آن بر جان تو از جام آباریخته
 مگذار ملک آرشی در دست مشتیی آتشی
 خوش نیست گرد ناخوشی بر روی زیباریخته
 ای بر زعرشت پایگه، بر سرکشان رانده سپه
 در چشم خضر از گرد ره کحل مسیحا ریخته ...
 خاک درت جیحون هنر، شروان سمرقند دگر
 خاک شماخی از خطر آب بخارا ریخته
 پختگی طبع شاعر، آراستگی اسلوب، قدرت افاده و تداعی افکارش
 نیز دلیل بر نوشته شدن شعر بعد از سالهای ۵۵۲ می باشد:

۱. امروز صاحب خاطران نام نهند از ساحران
 هست آبروی شاعران زین شعر غرا ریخته
 بر رقعۀ نظم دری قائم منم در شاعری
 با هن بدایم عنصری آب مجارا ریخته
۲. از چاه دی رسته بفن، این یوسف زرین رسن
 وز ابر مصری پیرهن اشک زلیخا ریخته
۳. شب چاه بیژن بسته سر مشرق گشاده زالزر
 خون سیاوشان نگر بر خاک و خارا ریخته

خاقانی قصیده دیگری بردیف «داشته» دارد که مورد استشهادهادی حسن است. این قصیده نیز بمناسبت عید نوروز گفته شده و در متن

آن اشاراتی است که دلیل بسروده شدن آن بعد از سفر نخستین مکه شاعر می باشد. خاقانی در اشعاری که بعد از زیارت نخستین کعبه و بخصوص بعد از مراجعت از «در بدری» اول و بمناسبت گشایش بند «باقلانی» نوشته به «عهد کعبه» و به «توبه» خود اشاراتی دارد :

لیک با ام الخبائث چون طلاقش واقع است

خسروش رجعت نفرماید بفتوی جفا

هم او در عید سال ۵۵۲ نوشته :

۱. در کعبه کرده عید وز زمزم مزیده آب

چون گلشکر چگونه زمزم آتش ترش

۲. من یار نزد کعبه رساندم سلام شاه

اینام عید نحر که بودم مجاورش

در این قصیده نیز شاعر از توبه مکه و نوشیدن شراب و «روی

زدن یاران» گفتگوئی دارد :

در جان سماع آویخته، مستان خروش انگیخته

نقل تو اینجا ریخته ، جام می آنجا داشته

من زان گره گوشه نشین ، نه دردکش نه خوشه چین

می ناب و شاهد نازنین ، ساقی محابا داشته

یاران شدند آتش سخن، کاین چیست کار آب کن

نوروز و تو ز آب کهن خط مبرا داشته

گفتم پسندد داورم کنز فیض عقلی بگذرم

حیض عروس رز خورم در حوض ترسا داشته

خاصه که خضرم در عرب از آب زمزم شسته لب
 من گرد کعبه چند شب ، شب زنده عذرا داشته
 مقصود اگر مستی است هست از جود شاه دین پرست

آنک می جان بخش و دست از عقل والا داشته
 چنانکه در بالا هم گفته شد خاقانی چندی بعد از بازگشت از سفر
 اول مکه مرثیه‌ای بمناسبت مرگ فریبرز پسر شروانشاه منوچهر و
 الچیک خاتون دختر جوان او دارد و سرلوحه آن بدین شرح است :
 «این مرثیه را بدیبه گفته در حال بیماری که او را از سفر گنجه باز آورده
 بودند ...». در نامه‌ای به شمس الدین طیب و در دیگر نوشته‌هایش نیز از
 خستگی خود مشروحاً سخن بمیان آورده و در شعری که بردیف «آورم»
 بدین مناسبت در گنجه نوشته گفته میشود :

الف :

عارضه نازه بین که رخ بمن آورد درد کهن بارگیر خویشتن آورد...
 طعنه بیمار پرس صعب تر از تب کاین عرض از گنجه نیست از وطن آورد
 آتش تب در زمین گنجه همه شب درد من آه آسمان شکن آورد

ب :

از نامه به شمس الدین طیب : «آن سال که دور از ساختن علت‌های
 مخوف مزمن منخ و مزه من ببرد ... نستری بودم بر بستری پثر مرده . تن
 از گداز چون فضله ناخن شده ناخن و لب از تب بنفشه رنگ مانده پرگار
 حیات از قافیه بنفشه تنگ تر شده» .

در مطلع دوم قصیده مذکور نیز خاقانی بتاریخچه مناسبات خود
 با منوچهر ، به اوضاع آن روزه مملکت و به خستگی خود اشاراتی بطرز
 ایهام آمیز دارد :

ای در دل سودائیان از غمزه غوغا داشته
 من کشته غوغائیان دل مست سودا داشته
 دل‌های خون آلودین بر خاک راهت بوسه چین
 من خاک آن خاکم همین بوسی تمنا داشته ...
 تو گلرخی من سالها پاشیده بر گل مالها
 چون لاله مشکین خالها گلبرگ رعنا داشته
 شمع دلی هر شب مرا، از لرز زلفت تب مرا
 عمری بمیکون لب مرا سر مست و شیدا داشته
 در حال خاقانی نگر، بیمار آن خندان شکر
 زان چشم بیمار از نظر چشم مداوا داشته
 تورشک ماه چارده او چون سه نو چار سه
 مهر شفا در پنج گه از شاه دنیا داشته
 خاقان اکبر کز دها بگشاد نیکی پرده‌ها
 دید آتشین هفت ازدها در پرده ماوا داشته
 از خنجر زهر آبگون هفت ازدها در ریخت خون
 همت زنه پرده برون، دل هشت مرعا داشته

در مطلع سوم قصیده، خاقانی از وضعیت سیاسی آنروزه شروان آگاهی‌هایی بدست میدهد که از هر لحاظ دارای اهمیت است. او از قدرت دولتی شروان سخن بمیان آورده و در این سالیان دسته‌هایی از مخالفین در شروان دست اندر کار بوده‌اند. منوچهر بر همه آنها غلبه کرده و در خلال اغتشاشات «عدو جان شه را آرزو کرده بوده» و شاید شاعر اشاره به حوادثی میکند که بعد از مراجعت از بردع با آنها مواجهه بوده و از چگونگی

حوادث در این سالیان در نامه‌ای به ناصرالدین ابراهیم باکوئی و به شمس‌الدین طیب بطور همه جانبه سخن بمیان آمده است و مادر این جا از سه نوشته شاعر سطورى چندی را برای مقایسه نقل کردیم :

I. چون از عدم در تاخته، دیده ملک دست آخته

انصاف پنهان ساخته، ظلم آشکارا ساخته

ملکت گرفته رهزنان، برده نگین اهریمنان

دین نزد این تردامنان نه جان‌ه ملجا داشته

هر خوك خوارى بر زمین دهقان و عیسی خوشه چین

هر پشه‌ای طارم نشین، پیلان بسرما داشته

شاه اسب عدل انگيخته، دست فلک بر بیخته

هم خون ظالم ریخته هم ملک آبا داشته

چندان برون رانده سپه کاتش گرفته فرق مه

نه باد را بر خاک ره نه آب مجرا داشته ...

از فتح اران نام را زیور زده ایام را

فتح عراق و شام را وقتی مسمما داشته ...

دهراست خندان بر عدو کو جاه شه کرد آرزو

نعل است بار نخل او، او چشم خرما داشته

پران ملک پیرامنش، چون چرخ دایر بر تنش

چون بادریسه دشمنش يك چشم بینا داشته ...

خصمت زدولت بینوا و آنکه درت کرده رها

چشمش بدرد او توتیا بر باد نکبا داشته

چنانکه دیده میشود شاعر در این ابیات بحوادث سالیان ۵۵۲-۵۵۶

که درشروان رخ داده بود اشاراتی دارد .

II . درنامه‌ای به ناصرالدین ابراهیم نیز بحوادث «دی وامروز» - بحوادث سالهای ۵۵۰ - ۵۵۹ اشاراتی بی‌گیری دارد: و حرکت باد بر جدول آب خطهای مسطری می‌کشید پنداشتی که آن اختیارات سفر من یا تاریخ مقامات حوادث شروان خواهد نوشت ... من سر قلم در دهان گرفته ... در نوادر حکم آسمانی و نواجم امر ربانی فرو رفته که سبحان الله دی چه بوده وامروز چیست این همه عجایب تو امان از یک رحم زمان بیک زمان چون می‌زاید هم کاتبان یمین و یسار برگوشم مقررعه تقریع فر و کوفتند که چند از سگالش و نالش کوشش آدمیان و جوشش عالمیان بجهت پوشش و آب و نان است هر سه داری ... قدر این نعمت سه‌گانه بشناس مبادا که شکایت گرمای تموز و راه سعدون کنی که باوج خرگاه سعدان رسیده‌ای ... ترا بغوغای نیم‌شبی چه حاجت که تو حاضر نه و غیرت ربانی بنیم روز سلامتیان شروانیانرا بر آن می‌دارد که نحل و ارغوغا بر می‌آرند و تو امیر نحل و ار ساکن نشسته آنک عسکر عسکران گردن را چون نی عسکری سر بریده و سینه شکافته تو شادروان می‌باش که شروان را بجاروب سطوت از خار و خاشاک بدعت حاشاکه چو نان رفته‌اند که نه خارماند و نه خس تو خرم دل می‌زی که خرم خرم دینان را بصر صرفه چنان برانداخته‌اند که نه گاه ماند و نه گرد میوه درخت ملک از ظل ظلمات ظلم باز دست و بنور آفتاب دین از عقده جو زهر لال بیرون آمد و برافق ممالک نور افکند سر شاگرد غلامان عام که شیطان کفر داشت خاک آلود گشت تاج استادسرایان خاص کی سلطان دین داشت بکنگره آسمان رسید دست بیداد بشمشیر آینه رنگ شاه بریده ماند پای فتنه در و حل بد عاقبتی تا کعب

گل آلوده اند مملکت مصر آسا از خیل فرعونیان بی فرعون خالی شد حضرت بیت المقدس وار از سایه بختنصریان بی بخت و نصر مجرد ماند کعبه از پای پیل ابرهه برست هم بدست ابراهیم افتاد بهشت از ننگ مار و دیو باز رست بنفس آدم رسید مایده جور وقاعده زور لاش ولاشی گشت سایه مکر ومایه غدر کاست وکاسد شد کار دولت که ازسکه گشته بود عیار بلند نامی ونقش تمامی باز یافت باغ مملکت کیان ازباغبان یاغبان بر آسود منشور ظفر ازظغراء طاعیان طاغوت برست قلب مملکت که علت ناقوامی داشت از دست زراقان ره نشین بدست طیبیان انصاف افتاد زبان روزگار سرخریطه نثار برگشاد و جواهر تهنیت نثار کرد بردست دریاوار و بازوی نهنگ کردار وشمشیر گوهر دار شیر مردان ...».

III. درنامه بشمس الدین درخصوص حوادث سالهای ۵۵۴ - ۵۵۹

می نویسد :

«بر قضیت آن حکم طوعاً او کرهاً با صد هزار عنا عنان بر تافتم چون بمولد محنت زای رسیدم جهان دیدم که کلاه گوشه ایشان در گوشه عرش سودی همه کلاه جبروت و قندز بروت در خاک زده از گریبان دامن کرد ، ازدامن بساط ماتم ساخته مصلی نه و در رکوع مانده ابدان نه و در پلاس رفته فلکی در کشت بکر سنبله دار افتاده جوزانطاق گسسته اسد را تاب ریخته سماک رامح اعزل شده نسر طایر واقع گشته ... فلک زیر دست همه را زیر پای مالیده دهر هلا هلا زهر هلاهل در کام همه کرده تاجداران از سر خاک تخت کرده بل که از سر تخت خاک ساخته آخر چنانک بود بقدر نیت و ضعف بنیت بحق عزا ذلاً و عزا قیام نمودم و ترخی وقت می رفت در حالت شدت و رخاء و جانبی خبیت ورجا ...».

این وقایع و سایر حوادث مندرجه در نامه‌های مذکور در بین سالهای ۵۵۲ - ۵۵۹ درشروان اتفاق افتاده و تاریخ قصیده‌ای که ردیف «داشته» را دارد و چند سال بعد از تحریر قصیده‌ای است که خاقانی آن را پس از دریافت فرمان منوچهر از گنجه بشماخی فرستاده و در این چکامه اشاره بجنگ منوچهر با قفچاقان می‌کند و گویا این جنگ هم چند سالی پیش از سال ۵۵۴ که سال گشایش بند «باقلانی» و دعوت شاعر از گنجه بشروان است اتفاق افتاده و باشد که جنگ منوچهر با قفچاقان در سرحد ابخاز و یا در ناحیه‌ای ازشکی که حالا هم با اسم قبیچاق معروف است و نظامی هم در اسکندرنامه به «ایسوی - ایلسوی» آن اشاراتی دارد رخ داده بوده و اسم بند «باقلانی» خود از نام قبیله معروف ترك «باقلانی» است که ازدوران باستان ساکن این قسمت از اطراف رودخانه کر بوده و ارتباطی با «باقلا» ندارد ... این جنگ منوچهر با قفچاقان که خاقانی و فلکی از آن سخن بمیان آورده‌اند چون گفته هادی حسن در اوائل سلطنت منوچهر رخ نداده است. باید در نظر داشت که در آن روزگار در تمام خاك پهناور آذربایجان طوایف منسوب به قبیچاق هم فراوان بوده‌اند و حسن قبیچاق معروف که معاصر قزل‌اسلان بود یکی از سرگردگان بنام آنان است که بعضی از شعرا در مدح او اشعاری دارند و حوادث بس مهمی در خاك آذربایجان با نام قبیچاقان و دشت قبیچاق مربوط است و تا بحال این حوادث و علائق مورد بررسی نبوده است و ما در نوشته دیگری ضمن بررسی علائق خاقانی با خوارزم شاهان آن را با دقت تمام مورد بررسی قرار داده‌ایم :

رسید وقت که بیک امان ز حضرت او

رساند آیت رحمت با نفس و آفاق ...

جلال ملّت ، تاج ملوک فخرالدین
 سپهر مجد ، منوچهر مشتری اخلاق ...
 زبس که ریخت ازین پیش خون قفچاقان
 بهندوی گهری چون پرند چین براق
 عجب مدار که از روح نامیسه زین پس
 بجای سبزه ز گل بردهد سر قفچاق
 وشاید که منوچهر در این اوان بازم مشغول مسائل دیگری وابسته با
 قفچاقان بوده :

بیک گشاد زشت تو تیرغیدافی شود چوپاسخ کهسار باز تاغیداق
 چنانکه گفتیم لحن نامه منوچهر بخاقانی که در آن از لزوم عودت
 بدارالملک شروان سخن بمیان آمده به نوبه خود نمودار قوت امر
 شروانشاه منوچهر در گنججه و بردع در آران است که میگوید: «استقامت
 منمای رجوع کن والا بقهر قهقری باز آوریمت». پختگی سخن شاعر و
 بعضی از افادات شاعرانه آن نیز نشان میدهد که قصیده بعد از مراجعت
 خاقانی از سفر نخستین مکه و بازگشت از گنججه نوشته شده است :

۱. منقل مربع کعبه سان، آشفته دردی در میان
 لبیک گویان در میان تن محرم آسا داشته
۲. این سبز طشت سرنگون طاس زر آورده برون
 بریاد طاس زر کنون ما طاس صهبا داشته

چنانکه می بینیم قصیده خاقانی که ردیف «داشته» را دارد و در آن
 از «فتح آران» سخن بمیان آمده چندی پس از شعر محمد فلکی سروده
 شده و چکامه فلکی سالها بعد از سالیان ۵۳۰-۵۳۲ که به نظر هادی حسن

سال تحریر آن است برشته نظم درآمده است. پس شعر فلکی بچه مناسبتی نوشته شده و دوستان و دشمنان منوچهر در این قصیده کیهانستند و این بحث ما بامحتوی تاریخی علائق خاقانی بامراغه چه رابطه‌ای دارد؟ این شعر را فلکی درهمانی رسمی که خاقان اکبر منوچهر بخاطر امیر طغان ارسلان برپا کرده بود خوانده و در ضمن در خطاب «خدا یگانا» مقاصد خود و دربار شروان را با تردستی تمام سیاسی گنجانیده است :

I. **خدا یگانا** امروز بزم خرم تو همی دهد ز بهشت برین بلطف نشان
 ز ناز و نعمت و شادی و عشرت رامش کس اندر او نکند یاد روضه رضوان
 علی‌الخصوص که امروز سرور و مهتر بزم خرم تو هست خسروا مهمان
 خجسته میر طغان ارسلان که روز مضاف زبون ضربت شمشیر اوست شیر زبان
 بزرگواری کز مرتبت کمالی یافت که در زمانه قرین نایدش بهیچ قران
 II. **خدا یگانا** امروز عهد دولت تست روا بود که کنی خصم خویش را قربان
 چو ارسلان ابھی را چه قدر آن باشد که رایت تو شود سوی او بکینه روان
 بنعمت تو، که میر اجل حسام الدین فنا کند ز جهانش چو تو دهی فرمان
 تو عزم ساز بپرداز چونکه وقت آمد ز بدسگال مخالف ولایت اران
 نه خیره گفتم، لیکن لفظ بس رکیک آمد نگویم ای ملک مال بخش ملکستان
 هر آنچه کام تو باشد بکن که حکم ترا مسلم است نه ایوان و هفت شاد روان

آنچه از این اییات برمیآید این است :

۱. ارسلان ابه خصم منوچهر است. منوچهر شخصاً قصد هجوم بسوی ارسلان ابه را ندارد. «ملک مال بخش ملک ستانست». «خصم خویش را قربان می‌خواهد بدهد».

۲. امیر طغان ارسلان مهمان منوچهر و دشمن ارسلان ابه می‌باشد و از

«شیرژیانی» که «زبون ضربت تیغ طغان ارسلان است» مقصد ارسلان ابه می‌باشد. «ارسلان ابه» را شادروان سید احمد کسروی در «شهریاران گمنام» به «شیرشکار و شیرگیر» ترجمه کرده است.

۳. امیر حسام‌الدین چون گفته هادی حسن فرمانده کل قشون شروانشاه نیست. دولت شروان با حمایت مادی و معنوی خود - «به نعمت تو»، «چون تو دهی فرمان» - می‌خواهد او را بمبارزه با ارسلان ابه که خصم او نیز می‌باشد برانگیزد. آیا امیر حسام‌الدین خود و یا پدر همان حسام‌الدین قلیج ارسلان است که در آران بزرگترین امیر تر کمان بوده و قلعه دلیک داش - قلعه سنگ سوراخ - باو تعلق داشته و نسوی از آن بمناسبتی سخن بمیان آورده است و یا کس دیگری است که در ذیل از آن سخن خواهیم گفت؟

۴. منوچهر از «آمدن وقت» - از شرائط مناسب موجود - استفاده کرده می‌خواهد ولایت اران را از «بدسگال مخالف» که شاید ارسلان ابه باشد بگیرد. در عزم این مقصد ساز و پرداخت نظامی مشغول است.

این مقاصد سیاسی و حربی در اصل با تردستی تمام از طرف اولیای امور سیاسی شروان در شعر فلکی گنجانیده شده و فلکی این خواستها را در بزم و مهمانی «منوچهر» به نظر مهمان خاقان شروان رسانیده است، تا بجائی که شاعر بعد از ادای مطلب و مقصد اصلی خود را به ندانم کاری هم میزند و چنان می‌نمایاند که این همه گفته و خواست خود اوست و شاید که «خیره» گفته و حکمدار خود داند که چه کند. در تحریر این قصیده منوچهر از هر جهت مسلط بر امور دولت شروان است. ثبات سیاسی از هر جهت در مملکت حکمفرماست. دولت شروان نیروی جنگی چشم‌گیری دارد. خاقان شروان با عدل و تدبیر اوضاع را اداره می‌کند. او مخالفان

داخلی را از میان برداشته و سرگردان ساخته است :
 مخالفان چو به کین تو سر بر آوردند
 ز گشت گنبد گردون شدند سرگردان
 ثبات دولت تو فارغ است از آفت
 کمال قوت تو ایمن است از نقصان
 ز شاخ ملک تو یک برگ بود اسکندر
 ز بحر عدل تو یک قطره بود نوشروان

در این روزها نیز منوچهر بیشتر با ترکان شامانی، مانوی و نسطوری
 مقابل بوده و مخالفان شروانشاهان از این طوایف چشم داشت‌هایی داشته‌اند.
 در این حال و احوال منوچهر استظهار تمام «به الاچیق‌های ترک و ترکمان»
 (فلکی شروانی) مسلمان شروان داشته و بنا به نوشته رشیدالدین و طواط در
 ترجیع بندی که بنام منوچهر شروانشاه سروده و برای نخستین بار از طرف
 شادروان سعید نفیسی چاپ شده فخرالدین ابوالهیجا منوچهر بن افریدون
 صاحب «لوای خلافت» در جهاد و دفاع غازیانه بوده و در طول سلطنت او
 شروان از هر جهت بر معارضین خود تفوق و برتری داشته و «عرصه گاهی
 در لکز» مقررش بوده و دوران پادشاهی او با حوادث مهم داخلی و خارجی
 تصادف کرده است :

۱. رشیدالدین و طواط :

خشم شروان از تو بر نطع هلاک
 نو نصیر حقی و داری بحق
 آسمان بر کام شروانشاه باد
 تا قیامت نام شروانشاه باد

۲. محمد فلکی شروانی :

همیشه حرب تو با کافرست ، هیچ کسی
نیابد از تو امان تا نیارد ایمان
۳. خاقانی شروانی :

نایب تنگری توئی کرده به تیغ هندوی
سنقر کفر پیشه را سن سن گوی تنگری

در طول چند سال گذشته شخصیت و هویت تاریخی طغان ارسلان را توانستیم چنانکه شاید و باید تعیین کنیم . برای این مقصود به مجموعه کتب مربوط بعلم الرجال و تاریخ و دواوین نیاز بود . با این همه در این باره محسوسات و احتمالاتی داشتیم که بجای خود بیان خواهیم کرد . هویت حسام‌الدین را بالاخره یافتیم که کیست و چه علائقی با شروان و با شاعر و با مراغه دارد . این را به یاری آثار نو یافته خاقانی توانستیم روشن نمائیم ... در قرن ششم هجری قمری عده‌ای از امرای خاگ پهناور آذربایجان لقب حسام‌الدین داشته‌اند . بدین جهت تشخیص آنها از همدیگر در مواقع خاصی از بعضی از جهات مشکل می‌نماید ... چنانکه میدانیم حسام‌الدین خاص تشخیص ما با دربار منوچهر مربوط بوده و فلکی با خواست منوچهر جنگ با ارسلان ابه را به عهده او واگذار می‌کند ... این همان حسام‌الدین است که بعد از عودت خاقانی از «دربدری» نخستین و در اوانی که خسته و کوفته از گنجه بشروان آوریده بود و مخالفینش در حق او از هیچ تهمتی خودداری نمی‌کردند در خلال سالهای ۵۵۴ - ۵۵۹ باحوال‌پرسی خاقانی آمده و با حمایت بیدریغ خود مخالفین شاعر را بجای خود نشانده است . در «دیوان خاقانی» قطعه‌ای بر دیف «گریخت» آمده و این قطعه را خاقانی بمناسبت عیادت حسام‌الدین از

خاقانی نوشته و در آن بحال واحوال آنروزه خود و وضعیت سیاسی شروان اشاراتی دارد. در این روزها مخالفین داخلی شروان شاه دست اندکار بوده و در نتیجه بحران داخلی که ثمره تضاد داخلی شروان بوده اعضاء خانواده سلطنتی و خاقان شروان چند روزی در شرایط خطرناکی قرار داشته اند و فعالیت حسام الدین در حیات سیاسی آن روزهای شروان و بخصوص در نگهداری و تأمین سلامتی خاندان سلطنت خیلی بجای افتاده و با مقایسه نوشته های خاقانی در این باب حقیقت مجهول تاریخی را می توان بخوبی تصویر و روشن نمود. خاقانی در قطعه ای که بردیف «گریخت» دارد درباره فعالیت حسام الدین و حمایت وی از خاندان سلطنتی شروان و بزرگداشت او از خاقانی می نویسد:

دوش آن زمان که قطره زر آب آسمان
سیماب وار زانسوی چاه زمین گریخت
مه را گرفته دیدم گفتم ز تیغ میر
جرم فلک پس سپر آهنین گریخت
لرزان ستارگان ز حسام حسام دین
چون سگ گزیده ای که ز ما عمین گریخت
سیمرغ دولت از فزع دیو گوهران
در گوهر حسام سلیمان نکین گریخت
حر زیست کز قلاده اهریمن جنب
بگسست و در حمایل روح الامین گریخت
ترسان عروس ملک چو دخت فراسیاب
در ظل پهلوان تهمتن کمین گریخت

طفلی است ماهروی که ازمار حمیری
 در ماه رایت پسر آتبین گریخت
 شمشیر دین نگر که ز شمشیر اهرمن
 همچون سروش مرگ ز صورسین گریخت
 خاقانی از تحکم شمشیر حادثات
 اندر پناه همت شمشیر دین گریخت
 پندار موری از فزع نیش سگ مکس
 اندر مشبک مکس انگین گریخت
 یا عنکبوت غار ز آسیب پای پیل
 اندر حریم کعبه پیل آفرین گریخت
 چون رنجه شد پیرشش من رنج شد زتن
 گفتمی که جم در آمد و دیو لعین گریخت
 ازمن گریخت حادثه ز اقبال او چنانک
 علت ز باد عیسی گردون نشین گریخت

در نامه‌ای به شمس الدین طبیب و در نامه‌ای به ناصر الدین ابراهیم در
 خصوص این حوادث بطور همه جانبه سخن رفته و طالبین به متن هر دو
 نامه می‌توانند مراجعه کنند. در این جا سطوری چند از نامه خاقانی به
 ناصر الدین ابراهیم با کویبی که مبین قسمی از حوادث مطروحه در قطعه فوق
 است عیناً نقل میشود:

«قلم دولت را موی درس است هر نقش که می نگارد کز می آید و
 رنگ صلاح نمی پذیرد پادشاه نصره الله و ظفره نیک رای بود و هست اما
 معطلان که از زیور مردمی عاطلند بدرایش می گردانند. پیش از این

آن جماعت کی خمار خواجگی در سر داشتند لاجرم دمار از سرشان برآمد هر روز می گفتند فلان دشمن پادشاست امیر در بندش فرو داشته است... گفتار فایده نمی داشت هر چه روز می آمد چون روز بهاری سکالش آن کم کاستان را فزایش بود. اینها همه از جمله حوادثی بود که پیش چشم پسر جوان خاقان اکبر شروان منوچهر روی میداد و اخستان در این سالیان روی خوشی بخاقانی نداشت و خاقانی در شعری که خطاب به منوچهر است در این باره می نویسد:

کافر از بخدمت تو	دل من آرزو نمی دارد
لیکن از روی طعنه خصمان	آمدن هیچ رو نمی دارد
غصه هاهست بر دلم که زبان	زهره بازگو نمی دارد ...
خلفت را که چشم بدمر ساد	حرمت من نکو نمی دارد ...
حرمت بیست ساله خدمت من	تو نگهدار کو نمی دارد

در میان نامه های خاقانی که متن آنها به کوشش دانشمند فقید ترک استاد احمد بیگ آتش بعالم علم و ادب معرفی شده چند نامه خطاب باخستان است و در نامه ای که بسال ۵۷۲ نوشته شده بر روشن شدن شخصیت حسام الدین مذکور کمک فراوان می کند و در باره علائق سیاسی شروانشاهان بامراغه آگاهیهای بدست میدهد. چنانکه خواهیم دید در هر دو نامه خاقانی از وفاداری و احترام بی شائبه حسام الدین به خاندان سلطنتی شروان مطالبی می نویسد و در ضمن راجع بحوادث مذکور در بالا و خدمات گرانبهایی که حسام الدین نسبت بخاندان شروانشاهان کرده اشاراتی دارد که از هر جهت دارای اهمیت است و درستی احساس و بررسیهای ما را یکبار دیگر میرساند و معلوم میشود که حسام الدین در سالیان آخرین پادشاهی

منوچهر در شروان بوده و در برهه گذاشتن حوادث آنروزه شروان مدافع منوچهر و یار و یاور وفادار او بوده است. خاقانی همین حوادث گذشته را یادآوری کرده و خدمات آنروزه حسام‌الدین را که معلوم اخستان هم بوده بخاطر او می‌اندازد: و اگر نه چنین قاهری سیاس بهیبت و باس بودی بادیو مردم روزگار لعمرالله کی اگر مهدی آخر الزمان از آسمان زمین آمدی دجال گوهران دوران را مالش نتوانستی دادن و تسکین آتش ظلم و فتنه کردن در جمله خدایش همچنین موفق داراد و طرفدار سیادتها و عنوان دولتها امیر سفهسالار حسام‌الدین است کی دوستدار و دولتخواه حضرت علیاء خدایگان معظم خاقان اعظم جلال الدین و الدولة والدین است...»

هر دو نامه مذکور در بالا بسال ۵۷۲ از تبریز بشروان شاه اخستان نوشته شده است و در این زمان از مرگ ارسالان ابه تقریباً دو سال می‌گذشت. در مرغه پس از ملک‌الدین زمام امور را در دست داشت و تبریز بدست قزل ارسالان بود... متن هر دو نامه ضمن نسخه خطی نامه‌های خاقانی نسخه کتابخانه شهید علی پاشا آمده است و چنانکه در بالا هم گفته شد مدلول هر دو نامه از لحاظ روشن شدن «تاریخ حوادث شروان» (خاقانی) و حرکات عامیانه در آن دیار و تاریخچه روابط دولت شروان شاهان با تبریز و مرغه و در بررسی حوادث زندگی شاعر در سالیان ۵۷۱ - ۵۷۲ در سالیان نخستین سکونت او در تبریز از هر جهت قابل دقت می‌باشد و در هر دو نامه از اوضاع سیاسی شروان بهمین سالیان و از حوادث پیش از مرگ منوچهر و از مناسبات خاقانی و اخستان در این دوران آگاهی‌های نوی مندرج است. آقای آتش هر دو نامه را ضمن برآمد خودشان در نخستین کنگره ایران شناسان منعقد در تهران معرفی کرده و آقای محمد روشن با زحمات طاقت فرسا متن هر دو نامه را ترتیب و در «منشآت خاقانی» ضمن صفحات

۳۳۷ - ۳۴۴ و ۲۶۲ - ۲۶۸ برای نخستین بار چاپ نموده‌اند. راجع به مدلول «نامه شماره يك» ذیل این نوشته (محمد روشن، ص: ۳۳۷-۳۴۴) آقای آتش ملاحظاتی دارند و در این جا به نقل قول ایشان می‌پردازیم. مرحوم آتش در برآمد خودشان که عنوان «يك نسخه دست نویس تازه از منشآت خاقانی» را دارد راجع بمدلول آن ضمن معرفی نامه شماره ۴۵ «مجموعه نامه‌های خاقانی» نسخه خطی کتابخانه علی‌پاشا (محمد روشن، ص: ۳۳۷ - ۳۴۴) می‌نویسند: «برگ ۱۵۱^ب-۱۵۵^ب نامه‌ایست که خطاب به جلال‌الدین اخستان نوشته شده است. خاقانی در این نامه شرح میدهد که امسال شهر شروان دوسعدت دیده است یکی آمدن ملك گرجیان که او را «اغسطس معظم هرقل اعظم جلال الدوله سلطان النصاری» می‌نامد و دیگر تولد پسر شروانشاه است بعد از آن از برای خلعتی که باین مناسبت باو داده است شکر می‌نماید» پرفسور آتش ضمن معرفی نامه شماره ۱۸- برگت ۹۲-۹۵ در خصوص نامه شماره دوم (محمد روشن، ص: ۲۶۲-۲۶۸) که متن آن ضمیمه این مقال است ملاحظاتی بدین شرح دارند: «نامه‌ای است که خطاب به کیخسرو زمان ... متبوع آل بهرام ... اخستان نوشته شده است. در این نامه خاقانی می‌گوید که پس از دریافت فرمان شروانشاه سجده شکر بجای آورده است. بعد از آنکه بستگی خود را بشروانشاه بطور مفصل شرح میدهد بعرض میرساند که بعد از ایوم خدمت ملوک را نخواهد طلبید و خدمت شروانشاه را ازدور بهتر خواهد کرد و قریب پانزده روز بود که «امیر اجل... بطلمیوس محترم فیلسوف قنبلقوس (کذا) بدرالدوله که یکی از بزرگان ابخاز باشد آنجا آمده و با سودگی خاطر برگشته است ملك الوزراء الترك پهلوان عراق حسام الدوله او را بسیار حمایت کرده است و این امیر هر کرامی بیند از رعایای بیت الشروان تعهد میکند و جلال‌الدین

اخستان را بسیار دوست دارد و در عراق و دیار بکر و دیار ربیعہ مانند او امیری ندیده است. در آخر خاقانی کسی بنام حاجب نورالدین طاس را مورد بحث قرار داده و نامه را بدعای شروانشاه خاتمه میدهد. نظر بحوادثی که در این نامه ثبت است می توان گفت که این نامه مانند نامه پیشینه در حدود سال ۵۷۱ (۱۱۷۵) یعنی در سال مراجعت خاقانی از حج دوم نوشته شده است.

چنانکه خواهیم دید مضمون و مدلول هر دو نامه متمم یکدیگر بوده و هر دو پس از مراجعت خاقانی از سفر دوم مکه شاعر در اواخر نیمه دوم سال ۵۷۲ هجری قمری نوشته شده است. آنچه از متن نامه شماره يك برمی آید این است که اخستان توسط بدرالدوله نامی که تبعه شروان و امیر شکار اخستان است نامه‌ای بخاقانی نوشته و «نامه شماره يك» پاسخ همین نامه اخستانست که شاعر در حال پس از دریافت آن بشروان فرستاده است. چنانکه از نامه «شماره دوم» برمی آید بدرالدوله مذکور که مأموریت سیاسی داشته بعد از توقف چندی در آن شهر بمرآغه رفته و پس از پانزده روز از عزیمت او بمرآغه خاقانی نامه دیگری از اخستان در جواب نامه شماره يك خود که به نام اخستان فرستاده بود دریافت می کند و نامه شماره دوم پاسخ این نامه اخستانست متن دو نامه اخستان که دو نامه مورد بحث شاعر در پاسخ آنها نوشته شده در دست نیست ولی از پاسخهای خاقانی از مدلول نامه‌های اخستان هم می توان آگاهی لازم را بدست آورد و مسائلی چند وابسته به اوضاع سیاسی شروان و عموم آذربایجان و بعضی از جهات زندگی شاعر را روشن تر نمود. اینک بطور فشرده و ایجاز هر چه تا مامت بشرح مندرجات اساسی هر دو نامه و به بیان مسائلی چند وابسته بامندرجات آن می پردازیم:

بقیه در شماره آینده